

ابو القاسم حبيب اللهی «نوید»

## مضامین مشترک در عربی و فارسی

(۹)

اذا تحدثت في قوم لتؤنسهم  
فلا تعد لحديث ان طبعهم  
بما تحدث من ماضٍ و من آتی  
موکل بمعادات المعادات  
ابو الفتح بستی نقل از یتیمه الدهر

شبیبه به مضمون فوق این دوبیت سعدی است:

سخن گرچه دلبنند و شیرین بود  
چو یکبار گفتی مگو باز پس  
سزاوار تصدیق و تحسین بود  
که حلوا چو خوردند یکبار بس  
گاستان

کل حلم اتی بغير اقتدار  
حجة لاجی الیها اللئام  
متنسی، دیوان

و نیز ابو فراس حمدانی در همین مضمون گوید:

عفافك عجز انما عفة الفتی  
اذا عف عن لذاته و هو قادر  
یتیمه الدهر

سعدی مضمون فوق را بفارسی چنین بیان کرده است:

چه سود از دزدی آنکه توبه کردن  
بلند از میوه گو کوتاه کن دست  
که نتوانی کمندانداخت بر کاخ  
که کوتاه خود ندارد دست بر شاخ  
گاستان  
اذا المرء اولاك الهوان فاوله  
هوانا و ان كانت قریباً او اصره



و ان انت لم تقدر علی ان تهینه فذره الی الیوم الذی انت قادره

نقل از البیان والتبیین

سعدی در گلستان شبیه این مضمون را چنین آورده است:

ناسزائی را که بینی بختیار عاقلان تسلیم کردند اختیار

چون نداری ناخن درنده تیز با بدان آن به که کم گیری ستیز

باش تا دستش ببندد روزگار پس بکام دوستان مفرش بر آر

گلستان

ذوالجهل یفعل ما ذوالعقل یفعله فی الحادثات ولكن بعد ما افتضحاً

نقل از کلیله

این دوبیت ترجمه بیت فوق است که در سندبادنامه آورده شده:

نادان همان کند که کند دانا آنکه کند که پاک مزه برده

هر بدپسر که نیک شود روزی آنکه شود که نیک پدر مرده

لا یتخفن الفتی بعدوه ابداً و ان کان العدو ضئیلاً

ان القدی یؤذی العیون قلیله و لربما جرح البعوض الفیلا

ابوالفتح بستی

مضمون فوق در فارسی چنین آمده است:

دانی که چه گفت زال بارستم گرد دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و نیز:

پشه چو پرشد بزند پیل را با همه تندی و صلابت که اوست

سعدی، گلستان

لما تؤذن الدنیا به من صروفها یكون بکاء الطفل ساعة یولد

و الا فما یبکیه منها و انها لا وسع مما کان فیه و ارغد



اذا ما رای الدنيا استهل كانه      بما سوف یلقى من اذاها یهدد

ابن الرومی

قطعه فوق را ایرج میرزا چنین ترجمه کرده است:

دانی که چرا طفل بهنگام ولادت

با گریه و باناله و با آه و فغان است

با آنکه برون آمد از آن محبس تاریک

و امروز در این عرصه پر نور جهانست

با آنکه در آنجا همه خون بود خوراکش

و اینجا شکرش بر لب و شیرش بدهان است

داند که در این نشئه چها بر سرش آید

بیچاره از آن لحظه اول نگرانست

دیوان ایرج

كلما ادبني الدهر اراني نقص عقلي

پوشگاه علوم او اذا ما از ددت علماً ز ادنی علماً بجهلی

منسوب به امام شافعی نقل از وفيات الاعیان

مضمون فوق در فارسی چنین آمده است:

تا بجائی رسید دانش من      که بدانم کنون که نادانم

اذا انصرفت نفسی عن الشیء لم تکید      علیه بوجه آخر الدهر تقبل

معن بن اوس نقل از حماسه

دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند

از گوشه بامی چو پریدیم پریدیم

وحشی بافقی

و نیز شاعر دیگری از متأخران چنین گوید:



مرنجان دلم را که این مرغ وحشی ز بامی که برخاست مشکل نشیند

طیب اصفهانی

تنکر لی دهری و لم یدرانی اعز و احداث الزمان تهون

فبات یرینی الخطب کیف اعتدائه وبت اریه الصبر کیف یكون

ابیوردی نقل از وفیات الاعیان

شبیبه به این مضمون این دوبیت سید حسن غزنوی است :

کین میکشد زمانه ز من آری از ملوک

خصمان چو دست یابند از کبر کین کشند

او تیغ میکشد که لئیمان کشند تیغ

من صبر میکنم که کریمان چنین کنند

مجمع الفصحاء ج ۱

ابوتمام در مرثیه گوید :

عليك سلام الله وقفا فانی رایت الکریم الحر لیس له عمر

دیوان ابوتمام

مضمون فوق در شعر فارسی چنین آمده است :

دریفا میر بونصرال در یقاوم انسانی که بس شادی ندیدی از جوانی

ولیکن رادمردان جهاندار چو گل باشند کوه زندگانی

دقیقی

و ما اخصک فی برء بتهنیة اذا سلمت فکل الناس قد سلموا

متنبی

سلامت همه آفاق در سلامت تست

بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباش

حافظ



كدعواك كل يدعى صحّة العقل - ومن ذالذی یدری بما فیہ من جهل

متنبی

گر از بسیط زمین عقل منعدم گشتی بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم

سعدی، گلستان

فان يك سیار بن مكرم انقضی - فانك ماء الورد ان ذهب الورد

متنبی

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوئیم از گلاب

مولوی

هب الدنيا تقاد اليك عفوا - اليس مصير ذاك الى الزوال

ابوالعتاهیه

گرفتمت که رسیدی به آنچه میطلبی

گرفتمت که شدی آنچنان که میخواهی

نه هر چه یافت کمال از پیش بود نقصان

نه هر چه داد شد باز چرخ مینائی

منوچهری

حیل ابن آدم فی الامور کثیرة - و الموت یقطع حیلة المحتال

ابوالعتاهیه

این مضمون در فارسی چنین آمده است:

همه کارهای جهان را در است بجز مرگ کان را در دیگر است

فردوسی

و نیز نظامی فرماید:

چه چاره کان بنی آدم نداند بجز مردن کز آن عاجز بماند

خسرو شیرین



یا ذالذی خطَّ العذار بوجهه  
ما كنت اعلم ان لحظك صارم

خطین هاجا لوعة و بلا بلا  
حتی لبست من العذار حمائلا

شبیبه به مضمون فوق این رباعی است که به فردوسی نسبت داده اند:

مست است همی چشم تو و تیر بدست

بس کس که ز تیر چشم مست تو بخت

گر پوشد عارضت زره عذرش هست

کز تیر بترسد همه کس خاصه زمست

مجمع الفصحاء

ایا شمعا یضی بلا انطفاء

فانت البدر ما معنی انتقاصی

و یا بدرأ یلوح بلا محاق

و انت الشمع ما سبب احتراقی

این دوبیت را امیر معزی چنین ترجمه کرده است:

گر نورمه و روشنی شمع تراست

پس کاهش و بسوزش من از بهر چراست

گر شمع توئی مرا چرا باید سبخت

ور ماه توئی مرا چرا باید کاست

بدا قضت الايام مابین اهلهما

نقل از حدائق السحر

مصائب قوم عند قوم فوائد

متنبی

چنین است وزینگونه تا بد بس است

زیان کسی سود دیگر کس است

اسدی

فبانت و فی الصدر صدع لها

کصدع الزجاجة ما یلتئم

اعشی



در کتاب ترجمان البلاغه این بیت را در ترجمه شعر فوق آورده است:

چو آبگینه ریزان شد این دل از غمِ او

گه هر چه گونه بسازم نگیرد او پیوند

ترجمان البلاغه

و نیز در تاریخ بیهقی این بیت بنام فخرالدین مسعود صوابی آمده

است:

مانند یکی جامم آزرده بدست ناگاه خبرشوی که آن جام شکست

خُد من ترائك ما استطعت فانما شرکاءك الايام و الوراث

شریف رضی

اصل مضمون فوق از کلمات امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است که

فرموده است:

بشر مال البخیل بحادث او وارث.

و در فارسی چنین آمده است: تا اوقات فریبی

یا بتاراج حادثات رود یا بمیراث خواره بگذارد

رشید وطواط

یسر المرء ما ذهب اللیالی و کان ذها بهن له ذهابا

ابوالفتاهبه

هر شبی کان زمانه بر تو شمرد روزی از زندگانی تو ببرد

سنائی

اذا رایت نیوب اللیث بارزة فلا تظنن ان اللیث یتسم

متنبی، دیوان

نباید شد از خنده شه دلیر نه خنده است دندان نمودن ز شیر

اسدی



ابوتمام در مدح گوید :

فنول حتی لم یجد من ینیله      وحارب حتی لم یجد من یحاربه

عنصری در ترجمه این بیت چنین گفته است :

همی بکشتی تا آدمی نماند شجاع      همی بدادی تا آدمی نماند فقیر

عنصری ، دیوان

و نیز ابوتمام گوید :

تعود بسط الکف حتی لو انه      دعاها لقبض لم تطعه انا مله

ابوتمام

این بیت را در ترجمان البلاغه در ترجمه بیت ابوتمام به خسروی نسبت داده است :

که گاه بخواهی که بیندی کف      انگشت مر اورا نبرد فرمان

ترجمان البلاغه

و نیز متنبی در مدح سیف الدوله گفته است :

بالجیش تمتنع السادات کاهم      وبالغوا والجیش باین ابی الهیجا تمتنع

دیوان متنبی

عنصری در ترجمه این بیت گوید :

گر بحرب اندر بود لشکر پناه خسروان

چون که روز حرب باشد تو پناه لشکری

اذا ما ازددت من بعدالتناهی      فقد وقع انتقاصی فی ازدیاد

متنبی

مضمون فوق را عنصری در مدح محمود غزنوی چنین آورده است :

پیش از این نصرت نشاید بود کاورا داده اند

چون ز نصرت بگذری زان سو در خذلان بود



از تمامی دان که پنج انگشت باشد دست را  
باز چون شش گردد آن افزونی از نقصان بود

دیوان عنصری

مضمون فوق را متنبی نیز در قصیده‌ای که در مدح عضدالدوله  
دیلمی گفته است آورده است در این بیت:

و کان عدو کائراہ      له یاء حروف انیسیان

دیوان متنبی

این بیت چنانکه مشاهده میشود دارای تعقید و دور از فصاحت  
است مقصود متنبی از این بیت این است که اگر دشمن عضدالدوله دارای  
دو فرزند هست این افزونی مانند افزونی دو یاء تصغیر در کلمه انسان  
است که اگرچه بظاهر افزونی است لیکن در معنی نقصان است. واضح  
است که دوبیت عنصری به مراتب بهتر از بیت متنبی است هم از حیث  
فصاحت لفظ و هم از جهت وضوح معنی و روشنی تشبیه و حسی بودن  
آن.

لحی الله قوماً اعجبتهم بمذائجی      فقالوا مقالاً فی ملام و فی عتب

ابا حازم تمده فقلت معذراً      هبونی امرءاً جربت سیفی علی کلب

نقل از کتاب المحاسن والاضداد

ای خواجه مرا بهجا قصد تو نبود

جز طبع خویش را بتو برکردم آزمون

چون تیغ نیک کش به سگی آزمون کنند

وان سگ بود به قیمت آن تیغ رهنمون

منجیک ترمذی نقل از ترجمان البلاغه

چنانکه ملاحظه میشود در شعر عربی و فارسی يك تشبیه و تمثیل



آورده شده است لکن شاعر عرب از مدح معذرت خواسته است و شاعر فارسی زبان از هجو بر سبیل تهکم و استهزا.

اینک چند بیت عربی که از فارسی ترجمه شده است به تصریح محمد عوفی در لباب الالباب.

صاحب لباب الالباب این سه بیت را از منصور منطقی رازی نقل

میکند:

يك موی بدزدیدم از دو زلفت	چون زلف زدی ای صنم بشانه
چونانش به سختی همی کشیدم	چون مور که گندم کشد بخانه
با موی بخانه شدم پدر گفت	منصور کدام است از این میانه

لباب الالباب ج ۱

سپس می نویسد این سه بیت را بدیع الزمان همدانی به فرمان صاحب ابن عباد به عربی ترجمه کرد:

سرقت من طرته شعرة	چین غدا یمشطها بالمشاط
ثم تدلحبت بها مقلانی ومطالانی	تداح النمل بحب الحنط
قال ابی من ولدی منکما	کلا کما یدخل سم الخیاط

لباب الالباب

و نیز عوفی در شرح حال محمد بن صالح نواحی چنین آورده است:

در عهد سلطان یمین الدوله محمود جملگی فضلا خواستند که دو بیت فارسی او را به تازی ترجمه کنند کس را میسر نشد تا آنگاه که خواجه ابو القاسم پسر وزیر ابوالعباس اسفراینی آنرا بتازی ترجمه کرد چنانکه همه فضلا بپسندیدند و آن دو بیت محمد صالح این است:

سیم دندانک و بس دانک و خندانک و شوخ

که جهان بر ما آنک لب او زندان کرد



لب او بینی گوئی که کسی زیرِ عقیق  
 بمیانِ دو گل اندر شکری پنهان کرد  
 و ترجمه خواجه ابوالقاسم این است که میگوید :

فضی ثغر لبیب ضاحک عرم      من عشق مبسمه اصبحت مسجوناً  
 بسکر قد رایت الیوم مبسمه      تحت العقیق بذاک الورد مکنوناً  
 لباب الالباب ج ۱



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی